

[عبدالحسین طالی]

در میان گزارش‌هایی که افراد مستبصر از سیر هدایت خود می‌گویند، به نکاتی برمی‌خوریم که جای تأمل بسیار دارند و می‌توان از خلال آنها نکاتی برای روش تبیین و ترویج امامت یافت.

در این یادداشت به بعضی از این نکات بر اساس کتاب *نفحات الهدایة: مستبصرون ببرکة الامام الحسین (علیه السلام)* (تدوین: یاسر صالحی، منشورات العتبة الحسینیه، ۲۰۱۱/۱۴۳۳) اشارت می‌رود. این کتاب، مجموعه‌ای از کلمات کسانی است که به برکت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) راه هدایت یافته‌اند.

۳۲۱

۱- احمد حسین یعقوب - کفر خل، اردن، ۱۹۳۹، شافعی-

تحول من از خواندن کتاب *ابناء الرسول فی کربلاء* نوشته خالد محمد خالد آغاز می‌شود. گرچه مؤلف آن گاهی برای توجیه امویان تلاش‌هایی دارد، ولی ماجرای کربلا را توضیح می‌دهد. سفری به بیروت داشتم برای ارائه یک پژوهش به دانشگاه لبنان؛ و در آنجا کتاب *الشیعة بین الحقائق والأوهام* نوشته سید محسن امین و کتاب *المراجعات* شرف الدین را خواندم که نظر مرا در تاریخ متحول کرد. با خود گفتم: حال که رفتار این ظالمان با خاندان پیامبر چنین بوده با مردم عادی چه رفتاری دارند؟ دیدم که حکومت‌های قرن‌های گذشته تمام راه‌های بیداری فکری مردم را بسته‌اند و شکل دیگری از اهل بیت (علیهم السلام) نشان داده‌اند. حتی پیامبر نیز از این هجمه تبلیغی منفی در امان نمانده است.

در بررسی خود دیدم که فرعون راه خود را بهترین می‌دانست «یذهب بطریقکم المثلی»^۱ و می‌ترسید که موسی (علیه السلام) دین مردم را تغییر دهد! «أخاف أن یبدل دینکم»^۲ و نگران فساد انگیزی موسی است! «یظهر فی الارض الفساد»^۳. با این همه چگونه محبت گوساله در دل‌ها نهادینه می‌شود «وَأُثِرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعُجَلُ»^۴ چون اکثریت را دلیل حقانیت می‌دانستند.

۱. طه/۶۳.

۲. غافر/۲۶.

۳. غافر/۲۶.

۴. بقره/۹۳.

این تأملات برای من که درس حقوق خوانده‌ام، منشأ تحول شد و پس از تحول فکری چندین کتاب نوشتم؛ از جمله: *النظام السياسي في الإسلام؛ نظرية عدالة الصحابة؛ كربلاء الثورة والمأساة*.

در کتاب اخیر، ریشه‌ها و انگیزه‌های حرکت سید الشهداء علیه السلام از مدینه به سوی کوفه روشن شده است.

۲- احمد راسم النفیس / تولد ۱۳۷۲ / منصوره (مصر)

جدم از علمای الأزهر بود. در وسط کتاب‌ها دیده‌ام. پیوسته کتاب می‌خواندم، از هر نوع کتاب‌ها را متصل می‌خواندم مگر کتاب *ابناء الرسول فی كربلاء* نوشته خالد محمد خالد را، که هر وقت می‌خواندم به گریه می‌افتادم و تأثر مانع مطالعه‌ام می‌شد.

در زمان دانشجویی در برابر جنبش‌های کمونیستی، تحرکات اسلامی راه انداختیم. پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ بر من اثر گذاشت. در برابر سخنانی که مطرح می‌شد، گوش به حرف افراد غیر منصف ندادم.

در سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ تلاش‌های جدی در جریان بود که تشیع را اسلام ایرانی نشان دهد. در تابستان ۱۹۸۴ ضمن سفری خانوادگی به کتابخانه‌ای رفتیم و کتاب *لماذا اخترت مذهب اهل البيت* علیهم السلام نوشته محمد امین انطاکی را دیدم. از تحول فکری او تعجب کردم. سال بعد در همان محل، کتاب *خلفاء الرسول الاثنی عشر* را دیدم و خواندم. بعداً در نمایشگاه کتابی در دانشکده پزشکی دانشگاه منصوره، کتاب *الإمام جعفر الصادق* علیه السلام نوشته عبدالحلیم الجندی را دیدم، که نویسنده‌ای سنی است و قبل از انقلاب اسلامی ایران نوشته است. با خواندن این کتاب، از کتمان حقایق که بعضی به کار می‌برند، تأسف خوردم. دیدم که تمام منابع کتاب جندی از آثار سنی است. با خود گفتم: شاید این سخنان را نویسندگان شیعه به دانشمندان سنی نسبت می‌دهند. لذا تمام استنادها را به دقت بررسی کردم و درست یافتیم. مدتی به تحقیق ادامه دادم. در این زمان به رساله دکتری مشغول شدم که در سال ۱۹۸۶ پایان یافت. در خلال مطالعات پزشکی گاهی برای استراحت به کتاب‌های مربوط به اهل بیت علیهم السلام پناه می‌بردم.

چون خبر مطالعاتم پخش شده بود، گروهی تمام تلاش خود را به کار گرفتند که نگذارند دکترای بگیرم. از ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۲ موانع مختلف در این راه تراشیدند تا مانع تحول فکری من

شوند. اما به لطف و هدایت الهی راه تحول را در پیش گرفتیم و به آیین تشیع در آمدم. از جمله آثاری که در این زمینه نوشته‌ام، کتاب‌های *الطریق إلى مذهب أهل البيت وعلی خطی الحسین* است.

۳- ادريس الحسينی / مولای ادريس / مغرب / ۱۹۶۷

پدرم در وزارت کشاورزی شاغل بود. به خاطر شغل او، در شهرهای مختلف مغرب اقامت داشتیم. این کار سبب نوعی آزاداندیشی بود که در خانه ما همین روحیه حاکم بود. در ضمن مطالعاتم به این نکته رسیدم که دین پیوندی استوار با تاریخ دارد. لذا به مطالعات تاریخی روی آوردم. البته در این راه، موانعی وجود داشت. نخستین مانع، این نگرش بود که بررسی مسائل قدیم تاریخی فتنه می‌انگیزد و تزلزل در عقیده پدید می‌آورد. دیدم که در نظر اینان جستجوی حقیقت، فتنه‌انگیزی نام دارد؛ گویی خداوند، پیچیدگی در بیان مسائل را دوست داشته و روشن شدن مطالب را ناخوش می‌دارد. مانع دوم قداست بعضی از شخصیت‌ها بود که مانع تحقیق صحیح تاریخی می‌شود. لذا تشیع مرا به یاد تفکر بودایی و سیک می‌انداخت.

در این حال دو کتاب به دستم رسید که درباره سیره امام امیرالمؤمنین علیه السلام و رویداد کربلا بود. برای نخستین بار کتاب‌هایی می‌دیدم که فرهنگ و ادبیات جدیدی در اینگونه مسائل بر آنها حاکم بود، و با تمام آثاری که پیش از آن دیده بودم تفاوت داشت. سنگینی جستجوی حقایق برایم سبک‌تر بود تا سنگینی سؤال از آنها که کتمان می‌کنند. لذا می‌کوشیدم که خود را به کتمان بزنم. در خلال مطالعات جدید به این پرسش درونی رسیدم: چرا اینان حقایق را به مردم نمی‌گویند؟ چرا عمداً ما را در این فرهنگ سخیف نگاه می‌دارند؟

هر بار که چنین پرسیدم، شیطانی از درون به من گفت: از این سؤال درگذر! تو داناتری یا اینهمه جمعیت میلیاردی مسلمان‌ها که پیش از تو بوده‌اند؟ البته می‌دانستم که دست‌کم برای بخش مهمی از آن جمعیت میلیاردی حتی سؤال در آن موارد پیش نیامده است.

یک سؤال اساسی برایم مظلومیت اهل بیت علیهم السلام به ویژه امام حسین علیه السلام بود. تشنه تحلیل صحیح در این مورد بودم. به راستی چگونه گذشتگان ما - که آنها را «سلف صالح» می‌دانستیم - به خود اجازه دادند که بدین شیوه اهل بیت را بکشند؟

دوستانم به دلیل این تحقیقات، از من روی گردانند، ولی من نخواستم در معرض نیزنگ تبلیغاتی یا خواب مصنوعی قرار گیرم. با خود گفتم: می‌روم تا به هر نتیجه‌ای که باید، برسم.

جنگ میان عقل و نفس برپا شد. نفس، آرامش می‌خواست و عقل، پاسخ به پرسش‌ها. بر سر دوراهی بودم: یا طریق موروثی در پیش گیرم یا به نور عقل بیندیشم. سرانجام تشیع خود را در مغرب اعلام کردم و به سوره رفتن تا در حوزه علمیه درس بخوانم. از جمله آثاری که در این زمینه نوشتم:

لقد شيعني الحسين عليه السلام: الخلافة المعتبرة؛ هكذا عرفت الشيعة؛ محنة التراث الآخر؛ الجابري واللامعقول الشيعي؛ مع ابن تيمية في ردوده على المنطقيين.

۴- ام عبدالرحمان الجزائرية / الجزائر / ۱۹۶۰/ مالکی

همسرم در مسائل دینی کار کرده بود. ولی من که به تدریس فیزیک مشغول بودم، نه به مسائل دینی توجه داشتم و نه با او در مورد تغییر مذہبش سخن می‌گفتم تا وقتی که همسرم به ایران رفت. قرار شد من و فرزندانم به او ملحق شویم. در سال ۱۴۱۴ به سوریه رفتیم و در آنجا به او پیوستیم. او در دمشق ما را به زیارت حضرت زینب برد. همسرم به من گفت: در اینجا نماز بخوان. نماز و زیارتنامه خواندم. به رویدادهایی که برای حضرت زینب و دختران پیامبر پیش آمده فکر می‌کردم:

آیا به راستی با نوادگان پیامبر چنین رفتار کردند؟ چرا ما این مسائل را در دروس تاریخ و تربیت اسلامی تحلیل نمی‌کنیم؟ چرا کاری نمی‌کنیم که هر مسلمانی این مسائل را بداند؟ آیا کتمان این مطالب از روی تعمد بوده؟

در این حال، فطرتِ سرکوب شده، بیدار می‌شد و محبت قلبی نسبت به اهل بیت علیهم السلام، به جنبش در می‌آمد. و این نقطه آغاز تحول خود و خانواده‌ام شد. به ایران که رسیدم، مطالعه و بررسی در کتاب‌های تاریخ و سیره را شروع کردم.

توجه به چند نکته در این مراحل مهم بود:

۴-۱- شیعه مذهبی عقل محور است. تمام ادیان آسمانی برای بهسازی حیات انسان آمده‌اند. اگر دین تحریف شود، ما را به هدف نمی‌رساند. تشیع، از پیامبر به مردم رسیده و

واسطه این کار، گروهی بودند برگزیده خدای تعالی، از اهل بیت نبوت، با ویژگی عصمت، که سبب حفظ دین از تحریف می شود. بدین روی احکام دین با عقل مخالفت ندارد.

۴-۲- انسان در مراحل مختلف به دعا نیاز دارد، ولی راه آن را نمی داند مگر اینکه از اهل بیت علیهم السلام بیاموزد که رشته ای کشیده بین آسمان و زمین است.

۴-۳- در مورد امام موعود - که همگان ضرورت وجود او را پذیرفته اند - شیعه به وجودش با تبیین تفصیلی ویژگی های او عقیده دارد. لذا همواره در انتظار او به سر می برد و این انتظار در رفتار او اثر می گذارد.

۴-۴- وجود مرجعیت و تقلید در احکام دین بر اساس فقه شیعه امتیاز دیگر آن است.

۴-۵- هیچ مذهبی به اندازه مذهب اهل بیت علیهم السلام، مردم را به علم آموزی تشویق نمی کند.